

■ **احمد رضا صدري**

روزهائي که بر ما می‌گذرد، تداعي گر سالروز شهادت مظلومانه رهبر فقید حزب وحدت اسلامی افغانستان مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین عبدالعلی مزاری است. به همین مناسبت، خاطراتی از دوران حضور او در کمیته مشترک ضدخرابکاری ساواک از زبان برخی شاهدان را فراهم آورده‌ایم که در پی می‌آید.

■ **اسدالله بادامچیان: می‌گفت ما در افغانستان**

«خمینی» نداریم!



آشنایی‌ام با شهید مزاری در سال ۱۳۵۵ در زندان اوین «شکنجه‌گاه طاغوت» شروع شد. در بند دو زندان اوین باین طلبیه جوان آشنا شدم. او در اتاقی بود که شهید حجت‌الاسلام والمسلمین حقانی، از شهدای هفتم تیر در آن بود و چون با شهید حقانی ارتباط صمیمانه‌ای داشتم در رفت‌وآمد به اتاق وی متوجه شهید مزاری شدم و ویژگی‌های او مرا جذب کرد. در اولین دیدار که از او پرسیدم کیست و چرا به زندان افتاده است؟ شرح داد که از هزاره‌های افغانستان است و در حوزه مشهد درس می‌خواند. پرسیدم: «چرا دستگیرت کرده‌اند؟» یا لبخندی آرام جواب داد: «چند کتاب داشتم!» در اولین دیدارهای زندان معمولاً دو طرف به هم اطمینان ندارند، اما احساس‌ها به هر دوی ما اطمینانی نسبی داده بود. در دیدارهای بعدی احساس صداقت نسبت به او پیدا کردم و به او علاقه‌مند شدم، به‌ویژه که فهمیدم در درس‌های حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در مشهد حاضر و از منبرهای ایشان بهره‌مند شده و نظریات ایشان به‌شدت در او اثر گذاشته است. البته در باره دیدارش با امام خمینی و سفر به عراق هیچ نگفت. شاید مایل نبود در زندان این موضوع شایع شود. وی در سال ۱۳۵۱ به ایران آمده بود. به عشق تحصیل در حوزه‌های علمیه و عالم دینی شدن. در مشهد کمی درس خوانده بود و بیش از اینکه درس‌ها را جذب کند خیزش اسلامی، روحیه انقلابی حوزه و فضایی مبارز که بر اثر نهضت امام پدید آمده بودند او را مجذوب خود کردند و به علت همین آگاهی به قم سفر کرد و در قم تا سال ۱۳۵۴ درس خواند و سپس به عشق زیارت عتبات و شوق دیدار امام به عراق رفت. چهار ماه در عراق بود. امام او را متحول ساخت و از همان جا احساس رسالت انقلابی برای افغانستان کرد. با کتاب «حکومت اسلامی» راجع به بیانات امام در باره حکومت اسلامی و... و چند کتاب دیگر از مرز عراق به ایران آمد که بعداً در قم دستگیر و اوین، شکنجه‌گاه مخوف شاه آورده شد. او را هم شکنجه کرده بودند. با اینکه تبعه کشور افغانستان بود و طاغوت با ظاهر شاه آدر آن وقت داد و پر مسند قدرت بود! روابط خوبی داشت. می‌خواستند ارتباطات او را با امام و مبارزین بدانند، اما با مقاومت جدی او هیچ اعترافی از او به دست نیاوردند. به ناچار پس از چهار ماه زندان وی را تحت‌الحفظ به مرز پرند و به افغانستان فرستادند که در ایران نماند. در زندان شرح مفصّلی از وضعیت عقب‌ماندگی مردم افغانستان و حکومت وابسته ظاهر شاه و مشکلات مردم و در عین حال از شجاعت و مقاومت ملت افغان [افغانستان] برآید داد و نسبت به وضع شیعیان نیز با لحن تلخی صحبت کرد. در حیات بند دو اوین به او گفتم تنها راه نجات ملت افغانستان ایجاد نهضتی اسلامی است و اگر این حرکت ایجاد شود آگاهی، جهاد و شوق مبارزه مردم را از رخوت و غفلت آزاد می‌سازد. گفت: «رهبری در اینجا نیست». بعد با تأسف تلخی گفت: «شما در ایران خمینی را دارید و مراجع و علمای شما در مبارزه هستند، اما در افغانستان رهبری نیست و اکثریت علما هم تحرک لازم را ندارند.» گفتم امام مال ما که نیست. مال همه جهان اسلام است، به‌ویژه شیعیان و شما می‌توانید با استفاده از این فرصت کار را شروع کنید و رهبر هم از درون مردم بیرون می‌آید. شما شروع کن و بدان خودت هم می‌توانی رهبری کنی یا حین حرکت رهبری شایسته‌تد نصیب خودی می‌گردد. فکر فرو رفت و گفت: «ما خیلی سخت است.» او در زندان به‌شدت از مناقبین بدش می‌آمد. می‌گفت اینها افکار کمونیستی دارند و شما نمی‌دانید کمونیست‌ها چقدر بدند. لذا ما که ما بر اثر نقل فتوا از مناقبین جدا شده بودیم از ارتباط خوبی داشت. به شهید رجایی خیلی علاقه‌مند شده بود. شهید رجایی با برادر ارچمند آقای حاج محسن رفیق‌دوست و برادر شجاع عزت مطهری با هم بودند و لذا شهید مزاری با آنها هم صمیمی شده بود. با شهید حقانی هم که تنها روحانی معتبر بند بود روابط دوستانه و گاه مبارحه دینی داشت. ما را قبل از آزادی او از بند پرند، لذا مدت‌ها او را ندیدیم. البته نمی‌دانستم آزاد شده است. وقتی در نیمه دوم سال ۱۳۵۴ آزاد شدم، نتوانستم خودی را از به دست بیاورم، زیرا معلوم شد در زندان‌های آن روز دیده نشده است، اما خاطره او برآیم باقی مانده بود، مخصوصاً اطلاعات خوبی از افغانستان او را به دست آورد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی او را در مدرسه فقه دیوم، سریع و چابک از مرز گذشته و خود را به مدرسه فقه رسانده بود. قدری از خاطرات گفتیم. افغانستان به دست کمونیست‌ها افتاده بود و آنها او را که پس از بازگشت به افغانستان به فعالیت فرهنگی آشکار و سیاسی پنهان می‌پرداخت تحت تعقیب قرار داده بودند. او هم گریخته بود به عراق و سپس سوریه و بعد پاکستان و آنگاه از مرز به‌طور پنهانی به افغانستان رفته و حالا با پیروزی انقلاب اسلامی به ایران آمده بود. صحبت از یک مبارزه طولانی شد. وی آن موقع امیدوارتر از دوران زندان بود. از علمای افغانستان سخن گفت که فعال شده‌اند و حوادث دو سال ۱۳۵۴ و ۱۳۵۷ ایران خیلی بر مردم متدین افغانستان اثر گذاشته بود. این بار شهید مزاری اعتماد به نفس خوبی داشت و خود را برای اداره بخشی از مبارزه کاملاً توانا می‌یافت و این نکته بسیار قابل توجهی بود.

وی به افغانستان رفت و در سال ۱۳۵۸ به ایران آمد. پایه‌گذاری سازمان نصر در همین اوان انجام شد و الحق خدمت‌بزرگی به نهضت اسلامی افغانستان بود که شیعیان را گرد هم جمع و متشکل کرد، آموزش داد و به آنها تجربه‌های لازم را آموخت.



شهید حجت‌الاسلام والمسلمین شیخ عبدالعلی مزاری

اسدالله بادامچیان: پرسیدم: «چرا دستگیرت کرده‌اند؟» یا لبخندی آرام جواب داد: «چند کتاب مضله! داشتم!» در اولین دیدارهای زندان معمولاً دو طرف به هم اطمینان ندارند، اما احساس‌ها به هر دوی ما اطمینانی نسبی داده بود. در دیدارهای بعدی احساس صداقت نسبت به او پیدا کردم و به او علاقه‌مند شدم، به‌ویژه که فهمیدم در درس‌های حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در مشهد حاضر و از منبرهای ایشان بهره‌مند شده و نظریات ایشان به‌شدت در او اثر گذاشته است. البته در باره دیدارش با امام خمینی و سفر به عراق هیچ نگفت. شاید مایل نبود در زندان این موضوع شایع شود

یادها و یادمان‌هایی از حضور «یار هزاره‌ای امام» در کمیته مشترک ضد خرابکاری ساواک

او پای درس‌های حضرت آقا در مشهد حاضر می‌شد

■ **محسن رفیق دوست: شهید رجایی او را به من معرفی کرد**



آشنایی اینجانب با شهید مزاری به اوایل سال ۱۳۵۶ (۱۳۵۵) برمی‌گردد. در سال ۱۳۵۶ (۱۳۵۵) وقتی مرا از زندان افتادی اوین به عمومی منتقل کردند، در آنجا با شهید رجایی مواجه شدم و برادری را با محاسن بلند دیدم. از مرحوم شهید رجایی سؤال کردم: «او که شهید رجایی جواب دادند: «ایشان برادر افغانی ما هستند که مدت‌هاست در اینجا زندانی‌ند.» ایشان در زندان چند وقتی هم با آقای هاشمی بودند. من و شهید رجایی در زندان از لحاظ سن جزو افراد بزرگسال بودیم و حدود ۳۸،۳۷ سال داشتم. شهید مزاری را بسیار شکنجه کرده بودند و معلوم نبود چه مدت در زندان بوده است، ولی آثار شکنجه و داغ سیگار در صورت و پاهای او به وضوح مشاهده می‌شد. او آدم بسیار صبوری بود و کمتر حرف می‌زد و بسیار کم حرف بود. وقت صحبت کردن با او چندین بار او را هنگام نماز شب دیدم روزه می‌گرفت. می‌کرد که به خاطر حمل جزوات، نوارها و اعلامیه‌های می‌زد و بسیار کم حرف بود. وقت صحبت کردن با او بیشتر فکر می‌کرد و بعد مختصر جواب می‌داد. تعریف می‌کرد که به خاطر حمل جزوات، نوارها و اعلامیه‌های حضرت امام او را گرفته‌اند و از شدت شکنجه‌ها اصلاً شکایت نداشت. به‌طور کلی موقعی که در زندان و بعد از آن با هم بودیم او را آدم متدینی دیدم و با توجه به روحانی بودن نسبت به مسائل مذهبی بسیار مقید بود. چندین بار او را هنگام نماز شب دیدم روزه می‌گرفت. او صحبت می‌کرد و می‌گفت استادی داشتم که در افغانستان زندانی بود و در زندان افرادی چند هزار بار قرآن را از اول تا آخر تلاوت کرده بود. وی نیز به تاسی از او هر یک ماه یا دو ماه یک ختم قرآن داشت. در مجموع آدم بسیار خوبی بود. موقعی که آزاد شدیم تقریباً همه جا با هم بودیم. از همان ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی او به افغانستان رفت و پس از اشغال افغانستان به ایران آمد و با هم به اتفاق به دیدار شهید رجایی رفتیم. از آنجا که یک برادر زجر دیده روحانی متدین در رأس شیعیان افغانستان بود خیلی خوشحال بودم و از شهادتش بسیار متأثر شدم، ولی از آنجا که ظاهراً آدم‌های خوب شهید



افغان و به‌ویژه شیعیان از مشکلات کشور را به عنوان یک هدف مقدس می‌دید و در جهت تحقق این هدف از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کرد. مزاری بر افغان‌های از ذهنیت‌های ساخته شده، به امام راحل و مقام معظم رهبری ارادت داشت و هیچ‌گاه علیه جمهوری اسلامی ایران، به‌رغم همه تحولات صورت گرفته در صحنه موضع‌گیری و مصاحبه‌ای نکرد، در صورتی که چنین امری را به کرات از دیگران سراغ داریم.

یکی از ویژگی‌هایی که شهید مزاری را امیان دیگر رهبران شیعی جهادی افغانستان متمایز می‌کند حضور او در صحنه‌های مبارزات انقلاب اسلامی ایران، ارتباطش با حضرت امام (ره) و فداکاری او در این راه بود تا آنجا که منجر به دستگیری و زندان‌های طولانی مدت ایشان شد. مزاری به‌رغم اینکه یک افغانی بود و به راحتی می‌توانست از زیر بار شکنجه‌های وحشتناک ساواک شانه خالی و خود را رها کند، در زندان‌های ساواک مردانه مقاومت و شجاعت‌ترین شکنجه‌ها را تحمل کرد. به‌گونه‌ای که آثار این شکنجه‌ها برآی همیشه در سیمای مردانه‌اش به عنوان یک سند افتخار زندگی مبارزاتی‌اش باقی ماند. مزاری با پیچیدگی‌های صحنه سیاسی افغانستان به‌خوبی آشنا بود و می‌دانست چگونه باید عزت و شجاعت شیعه را میان دیگر گروه‌ها به عنوان یک تشکل سیاسی حفظ کند و آن را افزایش دهد و در این راه تا آنجا پیش رفت که حزب وحدت اسلامی عملاً به یک قدرت سیاسی – نظامی مطرح در صحنه تبدیل شد و این امکانپذیر نبود مگر با دلاوری‌ها و مقاومت‌های او به عنوان تنها کسی که در سخت‌ترین لحظات غرب کابل

خاروخ

گفت‌وگو ۸۸۴۹۸۴۲۹

پیش‌خواران

به بهانه انتشار خاطرات دینی و سیاسی آیت‌الله حاج شیخ محمد مدنی «ناشرالاسلام گنابادی»

روایتی از یک جهاد مداوم

■ **نیم‌ا احمدپور**



آنچه ملتی را بر ملل دیگر و جامعه‌ای را از جوامع دیگر ممتاز می‌کند و موجب برتری آن می‌شود دین و مفاخر علمی – سیاسی آزادخواه آن ملت و جامعه است. در همین راستا مفاخر جهان اسلام دین و شخصیت‌های علمی آزادخواه را ضرورتی انکارناپذیر و از جمله اهداف بزرگ رهبران اسلامی دانسته و کارشکنی در مسیر آن را ضرر به بشکوه عظمت امت اسلامی قلمداد کرده‌اند، زیرا اگر دین از خطر تحریف تحذیف مصون بماند جامعه گرفتار فرقه‌سازان در اصل فرهنگ‌های فرقه‌ای و فتنه فرقه‌گرایی که مهم‌ترین عوامل انحطاط یک ملت و جامعه است نمی‌شود و چون جامعه به گروه‌های کوچکی تجزیه نشد انسجام و وحدت گروهی سالم و کوشش بیگانگان وابسته به استعمار برای نفوذ و سلطه در جامعه عقیم می‌ماند.

مفاخر علمی – سیاسی نیز اگر دین ناب را نصب‌العین قرار دهند و گرفتار افراط و تفریط نشوند تردید نیست عامل قوت و قدرت پایدار و برتری آن ملت و حرکت جامعه به سمت کمال ورشد هستند. آثار علمی، تعلیمات، شاکر دان و خطرات ایشان مانع از تفرقه و تنازع و مهم‌تر از آن مانع از شکست درونی، بیرونی و اضمحلال قدرت و شوکت مسلمین می‌شود.

آنچه در این نوشتار از آن سخن می‌رود، خاطرات شخصیتی است که دور از غرض به حدیث تحریر آمده و می‌تواند مورد استدلال و استناد فرقه‌شناسان قرار گیرد. صرف‌نظر از موقعیت شخصیت‌هایی که خاطراتشان می‌تواند در تحقیقات تمامی قشرهای تحقیقی



آیت‌الله حاج شیخ محمد مدنی (ناشر اسلام گنابادی)

توجه به پند:

به گیتی مزن جز به نیکی نفس

قدم زن تو در راه نیکان و بس وارد وادی سیر و سلوک شوند، ره چنان می‌روند که از خود رستگان به حق پیوسته رفته‌اند. این معرفتنامه را به یکی از خاطرات مندرج در این اثر زینت می‌دهیم: «ششم محرم سال ۱۳۸۰.ق که از کتابداری شای ماه به شیروان تبعید شدم، مردم با غیرت و روحانی دوست گناباد اعتصاب کردند و شب هفتم محرم در ناحیه ژاندارمری مشهد بازداشت بودم. اول صبح با یک افسر دو ژاندارم مسلح عازم سمت تبعید شدم، مردم با غیرت و روحانی دوست را به شیروان نبرید و به استانداری بیاورد که تبعید به شیروان لغو شد و در مشهد مقدس آزاد شدم و پس از ملاقات با استاندار و آزادی وقتی حضرت آیت‌الله میلاتی شریف‌بادم بذل محبت کردند و در چند روزه دهه عاشورا که باقی مانده بود هر روز نیم ساعت به این حقیر وقت دادند که منبر می‌رفتم. یک روز پس از خاتمه مجلس سر و صدایی در میان مستمعین بلند و معلوم شد یکی از شرکت‌کنندگان صوفی سبیل و شارپ بلندی داشت و جمعیت او را موعظه کردند که آنها را کوتاه کن و در جواب گفته بود به سخن شما وقتی نمی‌نهم. خدمت آیت‌الله میلاتی برویسم که ایشان نایب امام زمان (عج) است. هر چه بغرماید قبول می‌کنم. بنده محضر حضرت آیت‌الله میلاتی بودم که جمعیت خدمت ایشان آمدند. طرفین با سر و صدا داستان را گفتند و حضرت آیت‌الله میلاتی به آن مردک سبیلی فرمودند: «اگر پدری به پسر بگوید با فلان آدم بدنام فاسق و فاجر معاشرت نکن و آن پسر نصیحت پدر را نشنیده بگردد و برخلاف راهنمایی پدر عمل کند، بدی است.» فرمودند: «پیغمبر اکرم (ص) و انمه طاهرین (ع) دستور داده‌اند شارب را کوتاه کنید و کسی که خلاف دستور آنها عمل کند، چطور آدمی است؟» گفت: «واقعاً قانع شدم. الان می‌روم و کوتاه می‌کنم.» سپس جمعیت صلوات فرستادند و پراکنده شدند»

ب: خاطرات عده‌ای به لحاظ مقام، منصب و پستی که داشته‌اند اهمیت و بی‌اهمیت دارند. و لذا به دلیل چنین اهمیت خاصی که گاهی حتی‌های تاریخ را زیر سؤال می‌برد و برداشت‌های محققان از حوادث روزگار را کم‌رنگ می‌کند، یکی از مستندات سخنوران و نویسندگان و مهم‌تر نقادان زبردست است، خاطرات شخصیت‌های دوره تاریخی نزدیک به عصر ما که قاجار و پهلوی بر ایران حکومت کرده‌اند، دوراهی که استعمار فرقه‌های بداقبال تاریخ نظیر تصوف تشکیلاتی و اسماعیلیه را به انواع کمک‌ها تقویت و راه فعالیت وهابیت انگلیسی را هموار کرد. مهم‌تر در عصر فتحعلی‌شاه قاجار با تأکید و حمایت همه جانبه درباریان فرقه شیخیه با فعالیت شیخ احمد احسائی بنایش نهاده شد.

در چنین شرایطی مجاهدان مخلص علمی